

روزهای فراموش نشدنی در ترافالگار 3

<http://www.youtube.com/watch?v=6NPKvMO3s18>



31\1009

بهار میلانی

[Bahar_milani@yahoo.com](mailto:Behar_milani@yahoo.com)

روز 31 اکتبر روزی عادی نبود. روز هالوین بود و هنرمندانی که بینه هاشون در ترافالگار هستند این فرصت را از دست نمی دهند. آنجا را حسابی شلوغ کرده بودند و جالب است که با تمام این سرگرمیها و وقت کم و زندگی پر درد سر مردم از کنار ما راحت رد نمی شدند، می ایستادند و به فکر فرو می رفتند و با ایستادن و نگاه کردن به تصاویر سه جوان که در انتظار اعدام بسر میبرند اعلام همبستگی می کردند. بعضی ها سریعا تصمیم می گرفتند و امضا می کردند. خیلی وقتها به مردم وقت می دهیم که روی مساله فکر کنند و آنرا هضم کنند. دوست نداریم ما به جای آنها ببریم و بدوزیم. و راستش ترجیح میدهم مردم با چشم باز انتخاب کنند. دوست داریم خودشان ببینند و قضاوت کنند و تصمیم بگیرند و وقتی به آنها اعتماد می کنید و احترام می گذارید سریع به شما اعتماد می کنند و خودشان راحت به سراغتان می آیند.

در اینکه باید بر علیه اعدامها اعتراض کرد و صدای اعتراض مردم در ایران را باید هر چه بلندتر به گوش مردم دنیا رساند هیچ شکی نداریم اما هر بار که به این تصاویر نگاه می کنیم باید صد بار اول خودمان را قانع کنیم که آنها را به دیگران هم نشان بدهیم، برای هر آدمی که یک جو از انسانیت بو برده باشد نگاه کردن به این تصاویر سخت است. اما چه میشود کرد تا جلادانی مثل اسلامی های در قدرت در ایران پیدا میشوند راهی جز این نداریم. مخصوصا بیشترین تاسفمان برای بچه هائی است که از آنجا رد میشوند و گاه تو نگاههاشون می بینی که از ما سوال می کنند که این بزرگ سالها خجالت نمی کشند، این هم دنیا است برای ما ساختی. چرا وضعیت اینطوره؟ همین الان تماش کنی! و برای خاطر دل خودمان هم شده یکی دو صحنه خیلی غیر قابل تحمل را سانسور می کنیم. ما دوست نداریم که تصاویر خونین و مالیین به مردم نشان بدهیم و این کار را هم نمی کنیم. چون برای هر انسانی کافی است که عکس عزیز بهنود را آنجا بگذاری و زیرش بنویسی که بهنود در جمهوری اسلامی به خاطر جرمی که در سن بچگی مرتکب شده و یا حتی نشده اعدام شده چشم مردم فقط کافی است بشنوند که تو اعدام می کنی تا از تو نفرت داشته باشند و تا بگویند جای تو در جامعه بشری نیست چه برسد به اعدام بچه ها. همیشه تعداد زیادی از میان جمعیت به ما می گویند که کار خوبی می کنی اینها را باید افشا کرد کار خیلی غیر انسانی است.

دوباره یک خانواده که پدرشان از هنگ کونگ بود با سه بچه امضا می کردند آنها فقط شعار اعدام بچه ها ممنوع را دیدند دختر بچه اش از من پرسید میس(خانوم) ایران یک کشور است؟ گفتم بله یک کشور است. گفت چرا بچه هارا می کشند. چه باید می گفتیم؟ گفتیم نگران نباش، ایران یک دولت بد دارد اما مردم ایران می خواهند عوضش کنند و به همین دلیل ما اینجا هستیم که از مردم بخواهیم که مردم در ایران را کمک کنند. توی دلم گفتیم نمی دانی چقدر خوشبختی تو یک کشور تحت حاکمیت این خونخوارها و زالو صفتها بدنیایمادی و آنوقت میایونها بچه های بیگناه در ایران جلو چشم آمد آنها چه گناهی مرتکب شدند که در این دوران به دنیا آمدند؟ واقعا دلم برای انسانیت لک زده واقعا دلم برای هوای تازه به له

افتاده و آنوقت خوشحالم که انسانی مثل وکیل بهنود کنارش بود. همه این صحنه های غیر انسانی یک طرف وجود مادر ندا در یک طرف چقدر باعث افتخار است که در دنیای زندگی می کنیم که انسانهای مثل ندا و مادر ندا را داریم، اینها کم نیستند و تصادفی هم نیستند.

در میان جمعیت همه نوع آدم را میشد دید، پسر ایالتیائی که مسلمان شده بود و پتیشن ما را با الله اکبر امضا کرد و گفت می خواهد بگوید مسلمانی است که علیه حکومتی که اعدام می کند می ایستد. گفتم کار خوبی می کنی، ما به کمک تو و هر انسان دوستی احتیاج داریم که شر این حکومت را از سر مردم ایران و دنیا کم کنیم. او گفت من هم خواهان دولت سکولار هستم. گفتم چرا مسلمان شدی گفت کتاب خوانده ام و فکر می کنم خوب است. به او گفتم من یک کتاب خوب دارم بیا اینرا بخر و بخوان، امی دوآرم جذب ما بشوی چون ما بهترین راه حل را برای دنیا داریم. پتیشن ما را امضا کرد و کتاب را خرید و خیلی راضی از آنجا رفت، با این احساس که در مقابل یک توحش در کنار ما ایستاده و واقعا امی دوآرم که کارهای ما را دنبال کند و عضومان بشود. این آدمها تو ذهن آدم حک می شوند و به لیست دوستان اضافه می شوند. دوست دیگری که ری شو بود و برای مدتی آنجا ایستاده بود به طرفم آمد فکر کردم ممکنه از این اسلامی ها باشد که سوالی دارد اما آمد و گفت با شما همدری می کنم اما متأسفانه این گروههای به اصطلاح چپ اینجا که با اسلامی ها سرشونو تو هم کردند نه تنها کاری برای مردم نمی کنند بلکه خرابترش می کنند. و بعد درست حرفهای همان مرد انگلیسی هفته قبل را تکرار می کرد که دولتها به مردم خیانت می کنند اما مردم انگلیس طرفدار مردم ایران هستند از من سوال کرد پس این ... بی بی سی کجاست؟ گفت ما به جای اینکه بگوئیم خبرنگارها می گویم خبر پنهان کن ها. خودش مال الجزایر یا مصر بود، گفت من از شما ایرانیها خوشم می آید ادبیات خوبی داری. و نتیجه اش این شد که به ما قول همکاری داد. اسماعیل که 22 سالش است و متولد انگلیس است، در *iran solidarity* "جنبش همبستگی با مردم ایران" باهانش آشنا شده بودم از آنجا رد میشد با افتخار و اصرار خودش پرچم را از من گرفت و گفت بهار من با کمال میل دوست دارم که اینجا باشم و از فرصت استفاده کرد و پیامش را هم داد.

ظرف مدت دو روز دوستان زیاد و پر ارزشی پیدا کردیم. و ایمیل ها و قولهای همکاری زیادی شد.